

****عنوان: کتابخانه ی کیهانی و رودخانه ی زمان****

در سحابی «اشک آندرومدا»، جایی که ستارگان به جای نور، آواز میخوانند، کتابخانه‌های شناور وجود دارد که دیوارهایش از پوست کهکشانها بافته شده است. قفسه‌های این کتابخانه نه از چوب، که از رشته‌های زمان ساخته شده‌اند؛ هر کتاب، یک لحظه‌ی انسانی است که نفس خود را به شکل حروف درآورده. نگهبان کتابخانه، موجودی به نام «کرونوسفا»ست که پیکرش از غبار مهبانگ است و چشمانش دو سیاهچاله‌ی کوچکاند که هر خاطره‌ی گمشده را می‌یابند تا به آرشیو بیپایانش بیفزایند.

رودخانه‌ی زمان، که از قلب سحابی میگذرد، نه آب، که گدازه‌ی بلورین ثانیه‌هاست. ماهیهای این رودخانه، ساعت‌های شنی زنده‌ای هستند که با شناور شدن در جهت مخالف جریان، گذشته‌ها را دوباره میسازند. گاهی مسافران زمان، که پیکرشان از ستاره‌گردها ساخته شده، دست در آب میزنند تا کودکی گمشده‌ی خویش را صید کنند، اما تنها سایه‌هایی از آینده‌های محتمل به دستشان میچسبد که مثل مه، ناپایدارند.

در سیاره‌های دور، به نام «آکواریوم خاطرات»، اقیانوسها از اشک‌های منجمد موجودات فرازمینی پر شده‌اند. هر قطره، یک رویاست که اگر آن را در نور قمر سبزرنگ سیاره بگیرد، به پروانه‌ای تبدیل میشود که بالهایش نقش نقشی کهکشانها را دارد. ساکنان این سیاره، انسانوارهایی از جنس نور مهتاباند که با بلعیدن پروانه‌ها، سفرهای فضازمانی را تجربه میکنند، اما همیشه نیمه‌کاره باز میگردند، چون طعم بینهایت برای زبانهایشان سنگین است.

در دل یک ابرنواختر خاموش، موجودی به نام «موریانه‌ی ابدیت» زندگی میکند که با دندانهای الماسینش، تونلهایی در دل خلأ حفر میکند. این تونلها به «باغ موازی» منتهی میشوند؛ جایی که درختان، ریشه در گذشته دارند، شاخه‌هایشان حال را میسازند و میوه‌هایشان آینده‌هایی است که هنوز شیرین یا تلخ نشده‌اند. باغبان اینجا، پیرمردی است که هر صبح، خورشید را از چاه سپیدرنگِ تکینگی میکشد و شبها آن را دوباره به چاه میاندازد تا خاموشی، فضا را نقاشی کند.

و شاید عجیبترین راز، «آینه‌ی کوآنتومی» باشد که در مرکز کهکشان مارپیچی زد-۸۹ آویزان است. این آینه هر کسی را که در آن خیره شود، نه تصویر خودش، که نسخه‌ای از وجودش در جهانی موازی نشان میدهد که در آن، زمان به عقب می‌دود. میگویند اگر کسی جرئت کند دستش را از سطح آینه عبور دهد، به جایی میرسد که فاصله‌ها نه با متر، که با نوستالژی اندازه‌گیری میشوند و مرگ، تنها یک فصل از داستان بیپایان کیهان است...